

## بازنمایی «انسان» در دو نظام معنایی: شخصیت و خود

حمیدرضا غریبی<sup>۱</sup>، رضا پورحسین<sup>۲</sup>، نیما قربانی<sup>۳</sup>، مرضیه عالی<sup>۴</sup>

### چکیده

با فراگیر شدن زبان روان‌شناختی برای فهم اشخاص، تأمل انتقادی در آن مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. در پژوهش حاضر با بهره‌جویی از آرای استوارت هال بازنمایی «انسان» در قالب دو نظام معنایی شخصیت و خود مورد توجه قرار گرفت. لذا از پایان‌نامه‌های دفاع‌شده در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، استفاده شد. بدین منظور از تحلیل گفتمان انتقادی، برای استخراج نحوه بدیهی‌سازی و کلیشه‌سازی بهره بردیم. لذا از میان ۶۲۷ پایان‌نامه حدود ۱۷۰ پایان‌نامه، که در عنوانشان از استعاره‌های «شخصیت» و «خود» برای ارجاع به انسان استفاده کرده بودند، انتخاب شدند. تحلیل محتوای عنوان‌های پایان‌نامه به منظور استخراج هم‌نشینی مفاهیم مرتبط با این دو مفهوم نشان داد با دو نظام معنایی متفاوت روبه‌رو هستیم. از اواخر دهه ۱۳۸۰ «نظام معنایی شخصیت» رو به افول گذاشته و جایز را به «نظام معنایی خود» داده است. در نظام معنایی شخصیت با صفت ارگه به مثابه مفهومی زیستی روبه‌روایم و در نظام معنایی خود با کارکرد و نقش به منزله مفهومی شناختی - اجتماعی مواجه‌ایم. سپس نقش علوم شناختی در این چرخش زبانی از مفهومی زیستی به سوی مفهومی شناختی - اجتماعی برجسته شد. در ادامه به شباهت‌ها پرداخته شد: به طور کلی رویکرد شیء‌انگاران مهم‌ترین شباهت‌های این دو نظام معنایی، برای فهم انسان هستند. واژه‌های کلیدی: بازنمایی، تحلیل گفتمان انتقادی، نظام معنایی شخصیت، نظام معنایی خود.

۱. دانشجوی دکتری روان‌شناسی سلامت، گروه روان‌شناسی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (no7hamidreza@gmail.com) (نویسنده مسئول)
۲. دانشیار گروه روان‌شناسی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۳. استاد گروه روان‌شناسی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۴. استادیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(دریافت: ۱۴۰۰/۶/۲۷ - پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۲۳)

## The representation of the human in two semantic systems: Personality and self

Hamid Reza Gharibi\*<sup>1</sup>

Reza Pourhosein<sup>2</sup>

Nima Ghorbani<sup>3</sup>

Marziye Aali<sup>4</sup>

### Abstract

With the pervasiveness of psychological language for understanding individuals, critical reflection on it has come to the attention of thinkers. In the present study, using Stuart Hall's views, the representation of "human" in the form of two semantic systems of personality and self was considered. Therefore, the defended dissertations in the Faculty of Psychology and Educational Sciences, University of Tehran, were used. For this purpose, we used critical discourse analysis to extract the way of naturalizing and stereotyping. Therefore, out of 627 dissertations about 170 dissertations were selected, which used the concepts of "personality" and "self" to refer to a human in their titles. Analyzing the content of dissertation titles in order to extract sitting the concepts together related to these two key concepts showed that we are facing two different semantic systems. First, since the late 1380s, the "personality semantic system" has been declining and given way to its "self semantic system". Second, in the personality semantic system, we encounter trait as a biological concept, and in the Self semantic system, we encounter function and role as a cognitive-social concept. Then, we tried to highlight the role of the cognitive science movement in this linguistic shift from a biological concept to a cognitive-social concept. We then turned to the similarities: overall, reification-based approaches are the most important similarities between these two semantic systems for understanding human.

**Keywords:** critical disvource analysis representation, personality semantic system, self semantic system

---

<sup>1</sup>. Ph.D Student of Health Psychology. Department of Psychology, Faculty of Psychology and Educational Science, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding author: [hrgaribi@ut.ac.ir](mailto:hrgaribi@ut.ac.ir)).

<sup>2</sup>. Associate Professor. Department of Psychology, Faculty of Psychology and Educational Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

<sup>3</sup>. Professor. Department Of Psychology, Faculty of Psychology and Educational Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

<sup>4</sup>. Assistant Professor. Department of Philosophy of Education, Faculty of Psychology and Educational Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

## مقدمه

دانش روان‌شناسی در ایران امروزه در همهٔ جهات مورد توجه بسیار قرار گرفته است. مفاهیم روان‌شناختی، در قالب زبانی نو برای فهم مسائل افراد، از طریق رسانه‌ها در سطحی گسترده منتشر می‌شوند. برخی از آمارها حاکی از آن است که طی سال‌های گذشته بیش از ۲۵۰ هزار نفر در این رشته فارغ‌التحصیل شده‌اند.<sup>۱</sup> این افراد در دانشگاه‌های متعدد ایران ذیل گفتمان روان‌شناسی آموزش می‌بینند، زبان معینی برای فهم پدیده‌های انسانی یاد می‌گیرند، و پس از فارغ‌التحصیلی نیز گزاره‌های طبیعی شدهٔ همین گفتمان، فهم آن‌ها از زندگی انسان‌های اطرافشان را شکل می‌دهد. مسئلهٔ اصلی این پژوهش این است که این مفاهیم چونان اموری بدیهی در زبان روان‌شناسان به چرخش درمی‌آیند، به گونه‌ای که فراموش می‌شود تنها نزدیک به سه دهه از ورود آن‌ها به زبان روزمره می‌گذرد. برای نشان دادن اینکه مفاهیم روان‌شناختی ازلی - ابدی نیستند، و تاریخ معینی دارند، بازنمایی<sup>۲</sup> «انسان» در روان‌شناسی آکادمیک ایران، با تمرکز با زبان روان‌شناختی حاکم بر پایان‌نامه‌های دفاع‌شده در گروه روان‌شناسی، دانشکدهٔ روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، مورد توجه قرار گرفت. هدف از این پژوهش نورتابانیدن بر این سازوکار معنادهی به «انسان» و نحوهٔ پدیده‌آیی آن به لحاظ تاریخی بود.

بازنمایی در علوم اجتماعی بیش از هر کس با نام استوارت هال<sup>۳</sup> گره خورده است. کارهای وی به منزلهٔ یکی از نظریه‌پردازان مطالعات فرهنگی، به رابطهٔ بین فرهنگ، معنا و زندگی اجتماعی معطوف است. بازنمایی، به باور هال «معنا و زبان را به فرهنگ متصل می‌کند» (هال، ۲۰۰۳، ص ۱۵)، اما چگونه؟ هال برای پاسخ به این سؤال دو «نظام بازنمایی ذهنی» و «زبان» را از همدیگر متمایز می‌کند. نظام بازنمایی ذهنی به مفاهیمی اشاره دارد که ممکن است به یک شیء واقعی ارجاع داشته باشند یا نه. اما وقتی پای مبادلهٔ معانی به میان آید، نظام بازنمایی دوم یعنی زبان اهمیت می‌یابد. توجه به فرایند بازنمایی، در مطالعهٔ فرهنگ بدان سبب حیاتی است که تعلق به یک فرهنگ معین عبارت است از تعلق به جهان مفهومی و زبانی تقریباً همسان، و نیز دانستن اینکه مفاهیم و تصورات چگونه به زبان‌های گوناگون ترجمه می‌شوند و همینطور دانستن اینکه زبان را چگونه می‌توان تفسیر کرد تا به

۱. خبرگذاری مهر، کد خبر ۲۳۴۹۲۲۲

2. representation  
3. Stuart Hall

جهان اشاره یا ارجاع شود.

هال (۲۰۰۳) سه رهیافت متعدد دربارهٔ بازنمایی را معرفی می‌کند. براساس رهیافت بازتابی، معنا در خود شیء، شخص، تصور، یا رویداد موجود در جهان نهفته است، و زبان در بازتابانیدن معنای راستین موجود در جهان واقع نقشی آینه‌گون دارد. با این حال وقتی به این توجه می‌کنیم که در بسیاری موارد با مفاهیمی سروکار داریم که مابه‌ازای عینی معینی ندارند، این رهیافت رنگ می‌بازد. طبق رهیافت نیت‌گرایی، این گوینده یا مؤلف است که معنای منحصر به فرد خود را از طریق زبان بر جهان تحمیل می‌کند، یعنی لغات همان معنایی را می‌دهند که مؤلف می‌خواهد. اما ما نمی‌توانیم در مقام مؤلف، تنها منبع یا منبع بی‌همتای معنا در زبان باشیم، زیرا این بدان معناست که ما می‌توانیم خودمان را در قالب زبان‌هایی کاملاً اختصاصی بیان کنیم. اما زبان به منزلهٔ یک نظام اجتماعی به قراردادهای و کدهای مشترک وابسته است، و لذا نمی‌تواند امری اختصاصی باشد. در رهیافت برساخت‌گرایی، ویژگی اجتماعی بودن زبان برجسته می‌شود. این رهیافت می‌پذیرد که خود چیزها، و کاربران فردی زبان هیچ‌یک نمی‌توانند معنا را تعیین و تعریف کنند. چیزها معنا ندارند، بلکه ما با استفاده از نظام‌های بازنمایی، یعنی مفاهیم و نشانه‌ها، معنا را برمی‌سازیم. البته برساخت‌گرایان وجود جهان مادی را انکار نمی‌کنند، در عوض بر این باورند که نظام زبانی یا هر نظامی که برای بیان یا بازنمایی خودمان به کار می‌بریم، حامل معناست. لذا بازنمایی نوعی عمل یا «کار» است که از اشیا و اسباب مادی استفاده می‌کند. چنین تعریفی از بازنمایی یعنی اشیا، انسان‌ها و رویدادهای جهان دارای هیچ معنای ثابت، قطعی یا استواری نیستند، بلکه ما هستیم که در قالب زندگی اجتماعی و فرهنگ‌هانی انسانی، چیزها را معنادار و دلالت‌مند می‌کنیم (نظری و نعمتی، ۱۳۹۶، ص ۱۵۶).

هال از میان روایت‌های متعدد برساخت‌گرایی از یک سو بر چگونگی عملکرد زبان و دلالت (کاربرد نشانه‌ها در زبان) برای تولید معناها، به تأسی از سوسور<sup>۱</sup> و بارت<sup>۲</sup>، می‌پردازد، و از دیگر سو بر چگونگی تولید دانش، به واسطهٔ گفتمان و اعمال گفتمانی انگشت می‌گذارد. فوکو<sup>۳</sup> نه زبان، بلکه گفتمان را به منزلهٔ نظام بازنمایی مطالعه می‌کند. موضوع موردعلاقهٔ او قواعد و اعمالی بود که در دوره‌های مختلف تاریخی، گزاره‌های معنادار و گفتمان قاعده‌مند را تولید می‌کردند. منظور فوکو از گفتمان مجموعه گزاره‌هایی

1. Saussure  
2. Barths  
3. Foucault

است که به زبان امکان می‌دهند دربارهٔ موضوعی خاص در لحظهٔ تاریخی معینی سخن بگویند یا دانش مربوط به آن موضوع را به گونه‌ای بازنمایی کند. گفتمان صرفاً یک مفهوم زبانی نیست، بلکه دربارهٔ زبان و عمل است و می‌کوشد تمایز سنتی بین آنچه فرد می‌گوید (زبان) و آنچه انجام می‌دهد (عمل) را از میان بردارد. البته فوکو «انکار نمی‌کند که چیزها ممکن است وجود واقعی مادی در جهان داشته باشند، آنچه او می‌گوید این است که بیرون از گفتمان چیزها معنایی ندارند. مفهوم گفتمان دربارهٔ وجود داشتن یا نداشتن چیزها نیست، بلکه دربارهٔ این است که معنا از کجا می‌آید» (هال، ۲۰۰۳، ترجمهٔ گل محمدی، ۱۳۹۱، ص ۸۵).

فوکو در تلاش برای فهم «جایگاه سوژه»<sup>۱</sup>، رابطهٔ قدرت/دانش را موردتوجه جدی قرار داد. دانش پیوندخورده با قدرت نه تنها خود را مرجع حقیقت می‌انگارد، بلکه قدرت آن را دارد که باعث صدق خود شود. دانش در خلأ عمل نمی‌کند، بلکه از طرق فنون معین و اصول کاربرد و در چارچوب موقعیت‌های خاص، بسترهای تاریخی و رژیم‌های نهادی به کار بسته می‌شود (فوکو، ۱۹۹۱).

او تلاش خود را «مطالعهٔ بر ساخته شدن سوژه در طی تاریخ» می‌داند و بر این باور است که در همهٔ جوامع نوعی از «تکنیک‌ها وجود دارند، که به افراد امکان می‌دهند شماری از عملیات را خودشان یا به کمک دیگران روی بدن، روح، اندیشه‌ها و رفتارشان اعمال کنند و این کار به گونه‌ای است که خودشان را دگرگون کنند، و جرح و تعدیل کنند، و به وضعیتی از کمال، سعادت، پاکی و قدرت ملکوتی و غیره برسند» (همان، ص ۶۳، ۶۴). فوکو این تکنیک‌ها را «تکنیک‌ها یا تکنولوژی خود» می‌نامد، و بر این باور است که برای تبارشناسی سوژه مدرن، و فهم رابطهٔ قدرت/دانش، بایستی تکنیک‌های خود را نیز در کنار دیگر تکنیک‌های اعمال سلطه موردتوجه قرار داد؛ «باید به نقاطی توجه کنیم که تکنولوژی‌های استیلای افراد بر یکدیگر به فرایندهایی متوسل می‌شوند که فرد بر خودش اثر می‌گذارد، و برعکس باید نقاطی را در نظر بگیریم که تکنیک‌های خود در ساختارهای اجبار و استیلا ادغام می‌شوند. نقطهٔ تماس شیوه‌هایی که افراد را دیگران هدایت می‌کنند و مورد شناخت قرار می‌دهند، با شیوه‌ای که افراد خودشان را هدایت می‌کنند و می‌شناسند، آن نقطه‌ای است که به گمانم می‌توان «حکومت» نامید. نباید اعمال قدرت را خشونت ناب یا اجبار سخت گیرانه بفهمیم. قدرت محصول روابطی درهم‌تافته و

پیچیده است: این روابط شامل مجموعه‌ای است از تکنیک‌های عقلانی، و کارآیی این تکنیک‌ها محصول آمیزش ظرفیت تکنولوژی‌های اجبار و تکنولوژی‌های خود است. در میان این تکنیک‌های خود، تکنیک‌های مربوط به کشف و صورت‌بندی حقیقت در مورد خود بی‌نهایت مهم‌اند، زیرا برای حکومت کردن بر خود در جوامع ما، نه تنها هرکسی باید اطاعت کند و فرمان ببرد، بلکه همچنین باید حقیقت را در ورد خودش تولید کند و به اطلاع عموم برساند» (همان، ص ۶۵).

فوکو قدرت را یک جوهر یا مرجعی متافیزیکی نمی‌داند، در عوض بر این باور است که قدرت یعنی روابط نیروها. البته این روابط مطابق با برخی اصول و متناسب با برخی تکنیک‌ها، اهداف، و غیره سازمان می‌یابد، و البته این قدرت در جامعه‌ای معین به تساوی توزیع نشده، بلکه همواره شاهد نوعی عدم توازن قدرت هستیم که طی آن امکانی برای تأثیرگذاری برخی بر برخی دیگر فراهم می‌آید. فوکو این عدم توازن را حکومت می‌نامد: مردان بر زنان حکومت می‌کنند، والدین بر فرزندان، معلمان بر دانش‌آموزان، و غیره. حکومت سیاسی تنها یکی از مراجع بی‌شمار حکومت، یکی از تکنیک‌های حکومت است. فوکو مسئله خودش را تحلیل چستی حکومت به منزله تکنیک‌هایی می‌داند که به برخی امکان می‌دهد زندگی برخی دیگر را با وجود این واقعیت اداره کنند که همواره میان افراد در جامعه‌ای معین روابط نیرو وجود دارد. او در واقع عدم توازن نیرو را حکومت می‌نامند. لذا بر این باور است که ایده استیلا به خودی خود برای توضیح تمام پدیده‌ها کافی و مناسب نیست، زیرا «در کسانی که حکومت می‌شوند ساختاری وجود دارد که آنان را حکومت‌پذیر دیگران می‌کند»، و لذا مسئله عبارت خواهد بود از «تحلیل این رابطه میان کسانی که حکومت می‌شوند و کسانی که از رهگذر آنچه می‌توانیم ساختارهای استیلا و ساختارهای خود یا تکنیک‌های خود بنامیم، حکومت می‌کنند» (همان، ص ۱۶۹).

در این میان روان‌شناسی، نقشی جدی بازی می‌کند، زیرا با تعریف معینی از «شخص‌بودگی»<sup>۱</sup> سروکار دارد و از این رهگذر این امکان در آن هست که علاوه بر برجسته کردن انواع معینی از تکنیک‌های خود، این مفاهیم در آن چنان امور بدیهی و طبیعی جلوه‌گر شوند، در نتیجه این مفاهیم، نه به مثابه بازنمایی‌های برساخت‌گرایانه‌ای از انسان، در مقام اثره مورد مشاهده و مذاقه، بلکه به مثابه واقعیت به نمایش گذاشته می‌شود.

در روان‌شناسی ایران تکنیک‌های خود درون شبکه تداعی مفاهیم روان‌شناختی

رمزگذاری می‌شود، یعنی این مفاهیم دلالت‌های معنایی را به همراه می‌آورند که از یک سو روان‌شناسان تلاش می‌کنند اندیشه‌ها و رفتارشان را براساس آن شکل دهند، و از دیگر سو از طریق فرایند روان‌درمانی، آموزش‌های روان‌شناختی، انواع مشاوره‌های تحصیلی / شغلی / خانوادگی و ... امکانی فراهم می‌شود که از طریق این شکل از فهم از انسان، نوعی از اعمال قدرت صورت گیرد. فوکو (۱۹۹۱) هر آن چیزی را «قدرت» می‌نامد که تمایل دارد آنچه را به منزله امر واقعی و حقیقی و خوب به ما ارزانی می‌شود، ثابت و مصون نگاه دارد. طی فرایند اجرا و گزارش پایان‌نامه عملاً امور مربوط به مفاهیم روان‌شناختی چونان اموری بدیهی، واقعی و خوب به ما ارزانی می‌شود. لذا از این منظر تلاش شد نحوه‌ی بازنمایی «انسان» از طریق این مفاهیم، در مقام نشانه‌های زبانی، مورد تأمل قرار گیرد. اما پیش از آن اشاره‌ای کوتاه خواهیم کرد به روش‌شناسی، و انتخاب نشانه‌های مورد پژوهش برای معنادهی به شخص مورد مطالعه، و پرسش‌های پژوهش که امکان عینیت‌بخشی به پژوهش را در اختیار ما قرار می‌دهند.

## روش

در این پژوهش از رویکرد فرکلاف<sup>۱</sup> (۱۹۹۵) با عنوان تحلیل انتقادی گفتمان بهره برده‌ایم. در این رویکرد تحلیل متن جایگاه ویژه‌ای دارد. طرفداران این رویکرد به تأسی از گرامشی<sup>۲</sup> رابطه‌ی بین ایدئولوژی و عقل سلیم<sup>۳</sup> را برجسته می‌کنند و بر این باورند که متن‌ها از طریق فرایندهایی مانند کلیشه‌سازی و بدیهی‌سازی در واقع گزاره‌های ایدئولوژیک را چونان عقل سلیم به نمایش می‌گذارند، در نتیجه از این گزاره‌ها حساسیت‌زدایی می‌شود. گرامشی ایدئولوژی را فلسفه‌ای ضمنی می‌داند که در پس‌زمینه فعالیت‌های کاربردی زندگی فردی و اجتماعی قرار دارد و بدیهی فرض می‌شود. چنین برداشتی از ایدئولوژی است که آن را با عقل سلیم مرتبط می‌سازد. به نظر گرامشی «عقل سلیم [فهم مشترک] هم انباره‌ای از آثار و نتایج متفاوت و متنوع مبارزات ایدئولوژیک گذشته است و هم خود هدفی ثابت برای ساخت‌بخشی مجدد در مبارزات جاری است» (محسنی، ۱۳۹۱).

مهم‌ترین راهبردهای بازنمایی، کلیشه‌سازی و بدیهی‌سازی هستند. کلیشه‌سازی

1. Fairclough  
2. Gramsci  
3. common sense

فرایندی است که طی آن چیزها، رویدادها، انسان‌ها و غیره به گونه‌ای طبقه‌بندی می‌شوند تا معنا و مفهومی منطبق بر باورهای ایدئولوژیکی شکل گیرد که در پس کلیشه‌ها قرار دارد. به باور هال، اساساً برای درک چگونگی عمل‌بازنمایی، نیازمند بررسی عمیق کلیشه‌سازی، به مثابه یک کنش معنا‌ساز هستیم. کلیشه‌سازی از یک سو به یک کاسه کردن تفاوت منجر می‌شود و از دیگر سو در خدمت طبیعی جلوه دادن و درنهایت تثبیت کلیشه‌هاست. این فرایند، به علاوه، آنچه را بهنجار/طبیعی/قابل قبول دانسته می‌شود از آنچه نابهنجار/غیرطبیعی/غیرقابل قبول دانسته می‌شود، تفکیک می‌کند، و عملاً ایده‌هایی عقلانی برای طرد دومی به نفع اولی فراهم می‌آورد. به بیان دیگر می‌توان گفت کلیشه‌سازی یک نوع مرز نمادین میان «ما»ی بهنجار و «آنها»ی نابهنجار ایجاد می‌کند، و همه آن‌ها (دیگران) را که به گونه‌ای متفاوت هستند، به آن سوی مرز، به تبعید نمادین می‌فرستد. بدیهی‌سازی نیز به فرایندی گفته می‌شود که طی آن، ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی، و تاریخی به گونه‌ای عرضه می‌شوند گویی اموری آشکارا، طبیعی و بدیهی‌اند (نظری و نعمتی، ۱۳۹۶). بارت (۱۹۵۷) مفهوم بدیهی‌سازی (یا طبیعی‌سازی) را در قالب اسطوره بیان می‌کند. اسطوره از نظر بارت «نوعی گفتار» است که کارکرد آن نه ناپدید کردن چیزها و رویدادها، بلکه «تحریف کردن و مخدوش کردن» آن‌هاست (بارت، ۱۹۵۷، ترجمه دقیقان، ۱۳۸۰، ص ۸۶). به عبارت دیگر بدیهی‌شدگی با تبدیل‌بازنمایی‌های ایدئولوژیکی به عقل سلیم، آن‌ها را غیرشفاف می‌کند؛ یعنی دیگر به منزله ایدئولوژی به آن‌ها نگاه نمی‌شود.

یکی از دلایل متصلب شدن نظام‌های معنایی این است که بسیاری از تصورات ما از جهان بدیهی شده هستند. یعنی به آن‌ها نه به مثابه برداشت‌هایی از جهان، بلکه به مثابه خود جهان نگریسته می‌شود. در نتیجه یکی از اهداف عمده تحلیل‌گفتمان انتقادی، تشریح تصورات بدیهی انگاشته شده، و تبدیل آن‌ها به موضوع بحث و نقد، و سرانجام آماده کردن آن‌ها برای تغییر است. به باور فرکلاف «اتخاذ یک موضع انتقادی، یعنی کوشش به منظور نورافشانی به این بداهت‌ها و طبیعی‌شدگی‌ها» (فرکلاف، ۱۹۹۵، ترجمه شایسته پیران، ۱۳۸۹). هدف این پژوهش، به لحاظ روش‌شناختی، عیان ساختن شیوه‌های بدیهی‌شدگی و کلیشه‌شدگی است.

در این مقاله عنوان‌های پایان‌نامه‌های دفاع شده در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران به شیوه‌ای کیفی مورد تحلیل قرار گرفته است. روش‌های گوناگونی



برای تحلیل محتوای عنوان پایان‌نامه‌ها وجود دارد و طی هریک می‌توان مقولات مختلفی را مشاهده و تحلیل کرد. مفهوم رمز برای تحلیل‌های این پژوهش اساسی است. کاربرد هریک از رمزهای یادشده و نحوه هم‌نشینی آنهاست که در نهایت معنایی خاص را در ذهن مخاطب برجسته می‌کند. این موضوع در کارهای هال اهمیت بسیاری دارد، زیرا بدون توجه به آن، واری‌بازنمایی‌ها ناممکن می‌شود. رضایی و کاظمی (۱۳۸۷) بازنمایی را اساساً حاصل هم‌نشینی و سرهم‌بندی رمزها می‌دانند.

برای این کار می‌توان مفاهیم متعددی را به کار گرفت. با این حال در اینجا تلاش شد ابتدا متون به صورت کرونولوژیک مورد توجه قرار گیرد و مقولاتی برجسته شود که تا حد زیادی «به صورتی مستقیم» به «انسان» ارجاع داشتند. تحلیل محتوای اولیه حاکی از این بود که دو مقوله اهمیت بسیاری داشتند؛ «شخصیت»<sup>۱</sup> و «خود»<sup>۲</sup>. دلایل زیادی برای انتخاب این مقولات به منزله نشانه‌هایی برای بازنمایی «انسان» وجود دارد؛ اول اینکه محدودیت‌های روش شناختی اجازه نمی‌دهند، در یک مقاله همه مقولاتی که فهم روان‌شناسی از انسان را شکل می‌دهند، واری‌بازنمایی شود؛ و دوم آنکه این مقولات به صورتی مستقیم به شخص مورد مطالعه (و مورد مشاهده و نیز مداخله) در کلیت، ارجاع دارند. این پژوهش با اتکا بر هم‌نشینی رمزها به انجام رسیده است؛ نشان دادن اینکه در عنوان پایان‌نامه‌ها، به صورت کرونولوژیک مفاهیم «شخصیت و خود» با چه مفاهیم دیگری هم‌نشین شده‌اند و از این رهگذر در ذهن مخاطبان نشان چگونه معنایی از «انسان» را بازنمایی می‌کنند، هدف اصلی پژوهش بود. بنابراین سؤالات پژوهش عبارت‌اند از:

(۱) مقولات «شخصیت» و «خود» در عنوان پایان‌نامه‌ها با چه عباراتی هم‌نشین

بوده‌اند؟

(۲) تغییرات معنایی این مقولات طی زمان چه بوده و این تغییرات چگونه قابل

توضیح‌اند؟

(۳) فرایند طبیعی شدگی و کلیشه‌سازی این مقولات در پایان‌نامه‌ها چگونه رخ

می‌دهد؟

در ادامه هر پایان‌نامه‌ای که یکی از این مقولات در عنوان آن به کار رفته بود، برای پژوهش انتخاب شد. ۶۲۷ پایان‌نامه در کتابخانه مؤسسه دکتر کاردان وابسته به دانشکده

1. personality  
2. self

روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران نگهداری می‌شوند که تاریخ دفاع آن‌ها از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۹۷ را دربرمی‌گیرد. البته حدود ۹۸ درصد از این پایان‌نامه‌ها مربوط به سه دهه گذشته یعنی از ۱۳۶۸ تاکنون هستند. کار تحلیل محتوا بر روی عنوان تمامی این پایان‌نامه‌ها صورت گرفت. در ادامه یافته‌های حاصل از این پژوهش به همراه بحث و واریسی آن‌ها ارائه خواهد شد.

### یافته‌ها

ضمن تحلیل محتوای عنوان پایان‌نامه‌ها مشخص شد، در عنوان ۷۳ پایان‌نامه از واژه «شخصیت» استفاده شده و در عنوان ۱۰۸ پایان‌نامه نیز واژه «خود» به کار رفته است، که از این تعداد ۱۴ پایان‌نامه به صورت مشترک از هر دو مقوله در عنوان، بهره برده‌اند. در این پایان‌نامه‌ها با مقیاس‌ها و اصطلاحات متفاوتی حول و حوش هر یک از این دو مقوله روبه‌رو هستیم که ما را به سوی دو نظام معنایی متفاوت «شخصیت» و «خود» رهنمون می‌کنند. لذا در ادامه تلاش شد شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو نظام معنایی مورد واریسی قرار گیرد و در نهایت به سؤالات پژوهش پاسخ داده شود.

اولین یافته این است که تا اواخر دهه ۱۳۸۰ تعداد پایان‌نامه‌هایی که در عنوان آن‌ها از واژه «شخصیت» استفاده شده و آن‌هایی که در عنوان آن‌ها از واژه «خود» استفاده شده تقریباً برابر است. اما از اواخر دهه ۱۳۸۰ «نظام معنایی خود» رو به فزونی می‌گذارد تا جایی که در نهایت در سال ۱۳۹۶ در مقابل ۳ پایان‌نامه مرتبط با «نظام معنایی شخصیت»، در ۱۷ پایان‌نامه واژه «خود» در عنوان به کار رفته است. این موضوع در جدول ۱ قابل مشاهده است.

جدول ۱ تعداد پایان‌نامه‌های دفاع شده در هر سال به تفکیک نظام معنایی شخصیت و خود، و تفاضل آن‌ها

سال دفاع	شخصیت	خود	سال دفاع	شخصیت	خود
۱۳۷۰ و قبل از آن	۲	۱	۱۳۸۴	۶	۲
۱۳۷۱	۰	۱	۱۳۸۵	۵	۳
۱۳۷۲	۲	۳	۱۳۸۶	۴	۲
۱۳۷۳	۱	۱	۱۳۸۷	۴	۳
۱۳۷۴	۱	۰	۱۳۸۸	۲	۳
۱۳۷۵	۲	۱	۱۳۸۹	۶	۱۴

ادامهٔ جدول ۱

سال دفاع	شخصیت	خود	سال دفاع	شخصیت	خود
۱۳۷۶	۲	۲	۱۳۹۰	۹	۹
۱۳۷۷	۰	۱	۱۳۹۱	۲	۷
۱۳۷۸	۳	۳	۱۳۹۲	۳	۶
۱۳۷۹	۰	۱	۱۳۹۳	۴	۷
۱۳۸۰	۰	۰	۱۳۹۴	۲	۸
۱۳۸۱	۴	۱	۱۳۹۵	۳	۱۰
۱۳۸۲	۰	۱	۱۳۹۶	۳	۱۷
۱۳۸۳	۳	۱	جمع	۷۳	۱۰۸

برای تشخیص تفاوت این دو، کلیدواژه‌هایی که درست بلافاصله قبل یا بعد از این واژه‌ها می‌آیند مورد توجه قرار گرفت. این کلیدواژه‌ها در دو جدول ۲ و ۴ به ترتیب برای نظام معنایی «شخصیت» و «خود» نشان داده شده است.

جدول ۲ مقوله‌های هم‌نشین با «شخصیت» در عنوان پایان‌نامه‌ها

مقوله	فراوانی	مقوله	فراوانی
ویژگی‌های شخصیتی	۲۱	پرسش‌نامهٔ شخصیت برنوتر	۱
ابعاد شخصیت، ابعاد شناختی شخصیت، ابعاد هیجانی شخصیت	۱۴	خصیصه‌های شخصیتی	۱
پنج عامل بزرگ شخصیت	۱۰	شخصیت	۱
اختلالات شخصیت	۸	صفات شخصیت	۱
تیپ شخصیت A، D، تکانش‌گر، مضطرب	۵	عوامل شخصیت	۱
خصوصیات شخصیت	۴	گرایش شخصیتی	۱
نظریهٔ شخصیت کلونینجر	۲	نوع شخصیت	۱
جمع	۷۱		

چنان‌که جدول ۲ نشان می‌دهد، شخصیت با عباراتی مانند ویژگی‌ها، ابعاد، عوامل، تیپ‌ها، اختلالات، صفات، انواع، خصیصه‌ها، خصوصیات و ... همراه است. اما باید دید منظور از این عبارات چیست؟ این اصطلاحات ما را به چیزی به اسم «ابزار اندازه‌گیری»

رهنمون می‌سازند. به بیان دیگر در همه پایان‌نامه‌های مورد مطالعه، هریک از این اصطلاحات دارای یک پرسش‌نامه خودگزارش‌دهی هستند که در اختیار فرد قرار می‌گیرند. جدول ۳ این پرسش‌نامه‌ها و تعداد استفاده از آن‌ها را به نمایش گذاشته است.

جدول ۳ پرسش‌نامه‌های مورد استفاده از پایان‌نامه‌های نظام معنایی شخصیت

پرسش‌نامه	فراوانی
پرسش‌نامه سنجش ۵ عامل بزرگ شخصیت، معروف به NEO	۳۰
آزمون شخصیت کلونینجر	۱۰
پرسش‌نامه ۱۶ عاملی کتل	۵
آزمون شخصیتی چندوجهی مینه‌سوتا معروف به MMPI	۳
پرسش‌نامه تیپ‌های شخصیتی	۳
راهنمایی تشخیصی و آماری اختلالات روانی معروف به DSM	۳
پرسش‌نامه شخصیتی آیزنک	۲
پرسش‌نامه شخصیتی برن‌رویتز	۲
پرسش‌نامه بالینی چندمحوری میلون	۲
آزمون ارزیابی شخصیتی شدلر - وستن معروف به SWAP	۱
جمع	۶۱

در این پایان‌نامه‌ها اگرچه از اصطلاحاتی مانند ویژگی، خصوصیت و... استفاده شده، اما عمدتاً با چیزی سروکار داریم که در این رویکردهای نظری عامل خوانده می‌شود. به بیان دقیق‌تر در ۴۷ پایان‌نامه (بیش از ۷۷ درصد) این اصطلاحات در واقع جایگزینی برای عامل هستند. نظریه‌های عاملی عبارت‌اند از نظریه آیزنک<sup>۱</sup>، نظریه کتل<sup>۲</sup>، نظریه ۵ عامل بزرگ شخصیت<sup>۳</sup>، و نظریه کلونینجر<sup>۴</sup>. مقیاس‌هایی که در این پایان‌نامه‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند، ذیل رویکردهای صفات طبقه‌بندی می‌شوند. واحد نظری این رویکردها «صفت»<sup>۵</sup> است.

نظریه صفت در روان‌شناسی رویکردی برای مطالعه شخصیت انسان است که نظریه پردازان آن به اندازه‌گیری صفات انسانی علاقه‌مند هستند. صفات در این نظریه،

1. Eysenck
2. Cattell
3. Big Five Personality Theory or Five-Factor Model (FFM)
4. Cloninger
5. trait

الگوهای عاداتی رفتار، تفکر یا هیجان تعریف می‌شود. براساس این رویکردها صفت‌ها و جوهری از شخصیت هستند که تقریباً در طول زمان، و در مکان‌های مختلف ثابت‌اند، بین افراد متفاوت‌اند و بر رفتار تأثیر می‌گذارند. صفت در تضاد با حالت<sup>۱</sup> تعریف می‌شود. حالت‌ها وضعیت گذراتری دارند. دربرخی از نظریه‌ها صفت چیزی است که فرد می‌تواند آن را داشته یا نداشته باشد، اما در نظریه‌های برجسته این حوزه صفت‌ها درون یک طیف در نظر گرفته می‌شوند. برای مثال در نظریه پنج عاملی شخصیت، به منزله رایج‌ترین نظریه این حوزه (آقابابایی، ۱۳۹۹)، فرد در ۵ طیف مدرج می‌شود. این ۵ صفت اصلی عبارت‌اند از ۱) روان‌رنجورخویی (حاوی اضطراب، خشم، افسردگی، شرم، تکانش‌گری، آسیب‌پذیری نسبت به استرس)؛ ۲) برون‌گرایی (حاوی صمیمت، جمع‌گرایی، قاطعیت، فعالیت، هیجان‌خواهی، هیجان مثبت)؛ ۳) تجربه‌پذیری (حاوی تخیل، زیباپسندی، احساسات، اعمال، عقاید، ارزش‌ها)؛ ۴) همسازی (حاوی اعتماد، رک‌گویی، نوع‌دوستی، همراهی، تواضع، دل‌رحمی)؛ ۵) وظیفه‌شناسی (حاوی کفایت، نظم و ترتیب، وظیفه‌شناسی، تلاش برای موفقیت، خویش‌داری، احتیاط در تصمیم‌گیری). باید به این نکته توجه کرد این صفات بارها در دست‌نامه‌های تشخیصی روان‌پزشکی مانند DSM و ICD و نیز مصاحبه‌های بالینی مرتبط با آن‌ها نیز تکرار شده‌اند.

مدل ۵ عاملی یک تبیین ابعادی از صفات شخصیت بهنجار<sup>۲</sup> ارائه می‌کند. این موضوع که اختلال شخصیت می‌تواند به منزله انحراف از ابعاد پنج‌گانه شخصیت در نظر گرفته شود، مبنای نظری بسیاری از بررسی‌هایی بوده که روابط بین ابعاد پنج‌گانه و الگوی تشخیصی شخصیت را بررسی کرده‌اند. در اینجا تلاش بر این است تا نشان داده شود بین این عامل‌ها و اختلالات شخصیت (براساس DSM) ارتباط برقرار است. کلونینجر نیز در سال ۱۹۸۷، «هشت تیپ شخصیتی را بر مبنای ابعاد خلق توصیف کرد و نشان داد که این هشت تیپ با خرده‌تیپ‌های DSM-III سنتی اختلالات شخصیت متناظر هستند» (زارعان، ۱۳۸۸، ص ۳۷-۳۹). این گزارشات حاکی از آن است که عامل‌هایی که برای شخصیت در این مقیاس‌ها مورد استفاده قرار گرفته، با آنچه در انواع دست‌نامه‌های روان‌پزشکی به منزله اختلال شخصیت، یا حتی دیگر اختلالات محور I خوانده می‌شود، رابطه‌ای وثیق دارند. در تعداد دیگری از این پایان‌نامه‌ها عملاً دست‌نامه‌های روان‌پزشکی نقش

1. state  
2. normal

تعیین‌کننده‌تری بازی می‌کنند. در ۳ مورد مستقیماً تشخیص روان‌شناسان بالینی را براساس DSM آنچه خصیصه‌ها و نیز اختلالات شخصیت نامیده می‌شود تعیین کرده‌اند. پرسش‌نامه‌های دیگر مانند MMPI، SWAP و میلون نیز عملاً به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر DSM ساخته شده‌اند، هرچند الزاماً با آن یکی نیستند. این پرسش‌نامه‌ها نیز اگرچه مستقیماً درباره‌ی عامل‌ها و صفات صحبت نمی‌کنند، اما عمدتاً به چیزی تکیه دارند که رگه‌های شخصیت نامیده می‌شود. به بیان دیگر وقتی فرد این پرسش‌نامه‌ها را پر می‌کند یا براساس این پرتکل‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، در رگه‌های مختلف نمره‌ای به دست می‌آورد. اگر این نمره از حد معینی بالاتر باشد دارای اختلال در آن زمینه دانسته می‌شود، در غیراین صورت وی را دارای رگه‌هایی از آن اختلال می‌دانند و در عرف روان‌شناسی وی را دارای «آن رگه شخصیتی» خطاب می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت در نظام معنایی شخصیت با «صفت/رگه» روبه‌رو هستیم، که درعین حال به صورت مستقیم یا غیرمستقیم عمدتاً با اختلالات روان‌پزشکی مرتبط دانسته می‌شوند.

نگاهی به جدول ۴ نشان می‌دهد «خود» عمدتاً با واژگانی مانند ارزش، حرمت، شفقت‌ورزی، کنترل، تنظیم‌گری، کارآمدی و... همایند شده است. این هم‌نشینی‌ها درواقع چنین به ذهن متبادر می‌کند که چیزی پیشینی به اسم «خود» وجود دارد، که بایستی به معنای معینی حرمت داشته باشد، بتواند خودش را تنظیم و کنترل کند، به خودش شفقت بورزد و غیره. «خود» در این پایان‌نامه‌ها اغلب همواره با متعلقاتش آمده است. «خود» عمدتاً در قالب عبارت «خودپنداره»<sup>۱</sup> به قوه فهم آمده است. در مواردی که اصطلاح «خود» در بخش ادبیات پژوهشی توضیح داده شده، عملاً به تعاریف متعددی از راجرز<sup>۲</sup>، دیمون و هارت<sup>۳</sup>، آلپورت<sup>۴</sup>، مید، کولی و... پرداخته شده و پس از آن سازه خودپنداره به بحث گذاشته شده است (علیزاده موسوی، ۱۳۷۳، ص ۱۳ - ۱۶؛ پورحسین، ۱۳۸۹، ص ۱۴-۳۰). این نکات تأییدی است بر اینکه سازه «خود» عملاً همواره به همراه متعلقاتش مورد توجه بوده و به خودی خود مورد تأمل قرار نگرفته است. نگاهی به متعلقات این سازه حاکی از آن است که با یک‌سری کارکردها و توانایی‌های اکتسابی روبه‌رو هستیم که کمبود آن‌ها با آنچه اختلالات روان‌شناختی و وضعیت‌های ناسازگارانه خوانده می‌شود (افسردگی،

1. self-concept
2. Ragers
3. Damon & Hart
4. Allport

اضطراب، اعتیاد، خودشیفتگی، دوسوگرایی، و ...) همانند است و بیش بود آن به سلامت روانی، حرمت خود، ارتباطات صمیمانه و به طور کلی وضعیت‌های سازگارانه ربط دارد. در برخی از پایان‌نامه‌ها نیز رویکردهای مداخلاتی‌ای مورد پژوهش قرار گرفته که فرد دارای کمبود این توانایی‌ها را به سوی بیش‌بود این توانایی‌ها سوق می‌دهد (سعیدی، ۱۳۹۰). به بیان دیگر اگرچه در «نظام معنایی شخصیت»، با «صفت/رگه» سروکار داریم، که تاحدی مرتبط با بنیان‌های زیستی دانسته می‌شوند، در «نظام معنایی خود» با «توانایی‌های اکتسابی» قابل تغییر روبه‌رو هستیم.

جدول ۴ مقوله‌های هم‌نشین با «خود» در عنوان پایان‌نامه‌ها

مقوله	فراوانی	مقوله	فراوانی
حرمت خود، ارزش خود	۲۸	خود تخریبی	۱
خودشناسی انسجامی، خودشناسی، فرایندهای خودشناسی	۲۴	تصویر خود	۱
خودشفقت ورزی	۱۰	خودتاب‌آوری	۱
خودنظم‌بخشی، خودتنظیم‌گری، تنظیم خود	۹	خود پیروی	۱
خودمهارگری، خودکنترلی	۸	خودافشایی	۱
خودکارآمدی	۷	خودانتقادی	۱
مرور خود	۶	انگ به خود	۱
خودشیفتگی	۴	خودشکوفایی	۱
خودپنداشت	۴	خودکفایتی	۱
خودکشی	۳	خودمدیریتی	۱
ادراک خود	۱		۱
جمع			۱۱۴

این چرخش از «شخصیت» به «خود» متضمن فاصله گرفتن از «مفهومی زیستی» به سوی «مفهومی شناختی - اجتماعی» است. «نظام معنایی شخصیت» تاحد زیادی بر سرشت‌های زیستی استوار است. مثلاً براساس نظریه پنج‌عاملی شخصیت، به منزله رایج‌ترین نظریه صفات، شخصیت برخاسته از گرایش‌های بنیادین برخاسته از زمینه‌های زیستی، مغز و ژن‌هاست. این پایه‌های جسمانی شکل‌دهنده صفات بنیادی شخصیت‌اند و براساس مطالعات بسیار از الگوهای رفتاری انسان‌ها در سراسر دنیا استنباط شده‌اند. براساس این روش‌ها آدم‌ها رفتار خود را می‌سنجند و روان‌شناسان با استفاده از فنون آماری این

پاسخ‌ها را خلاصه می‌کنند ... این پنج ریخت عمده، انتزاعی‌ترین توصیف از شخصیت را ارائه می‌کند (قربانی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۶).

چنان‌که پیداست این نظریه پردازان «نظام معنایی شخصیت» برای اعتباریابی صفات، اگرچه آن را از زبان روزمره استخراج کرده‌اند، اما آن را بر نوعی سرشت زیست‌شناختی استوار می‌دانند که عمدتاً با نابهنجاری مبتنی بر مدل روان‌پزشکی از آسیب روانی هم‌خوان است. گلاس<sup>۱</sup> (۲۰۰۶) علاقهٔ مجدد به مفهوم «خود» را به مثابهٔ شکلی از عدم رضایت از مفاهیم مرتبط با «شخصیت» می‌داند، یعنی به باور نظریه‌پردازان «خود»، «نظام معنایی شخصیت» بدون ارائهٔ ایده‌ای دربارهٔ هر ظرفیت و عاملی که همه این سرشت‌ها و صفات را به همدیگر متصل می‌کند، فقط بر تمایز بین آن‌ها تأکید دارند. برای مثال لری و تانگنی<sup>۲</sup> (۲۰۱۲) نیم قرن گذشته را دهه‌های مجزایی می‌دانند که به روان‌شناسی کارکردها و ظرفیت‌های متمایزی مانند یادگیری، نگرش، اسناد، و شناخت اختصاص داشته، به گونه‌ای که یادگیری در دههٔ ۱۹۵۰، نگرش در دههٔ ۱۹۶۰، اسناد در دههٔ ۱۹۷۰ و شناخت در دههٔ ۱۹۸۰ رواج یافته است. این عبارات روشن می‌کند که «نظام معنایی خود» تا چه اندازه تحت تأثیر چارچوب‌های شناختی - اجتماعی است. به باور رایا جونز (۲۰۱۴) نیز چارچوب شناختی - اجتماعی برای مفهوم‌پردازی دربارهٔ خود از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ م آغاز شده و این پارادایم، طی سال‌های اخیر «طیف گسترده‌ای از سازه‌ها را به عنوان پیش‌بین‌های رفتار معرفی کرده است مانند: حرمت خود، خودافزایی، خودکارآمدی، خودفریبی، خودپنداره، خودمعرف بودن، و غیره».

تفاوت‌های دیگری را نیز می‌توان بین این دو نظام معنایی بازشناسی کرد. از جمله اینکه اگرچه در «نظام معنایی شخصیت» با سازه‌های برگرفته از زیست‌شناسی مانند سرشت، صفت، و رگه روبه‌رو هستیم، «نظام معنایی خود» با زبانی ماشینستی، برگرفته از مدل‌های رایانه‌ای فهم ذهن انسان، مانند اپراتوس (لری و تانگنی، ۲۰۱۲)، سیستم پردازش، و کارکرد اجرایی (میشل و مورف<sup>۳</sup>، ۲۰۱۲) سروکار دارد. در پایان می‌توان گفت فرایند تمایزگذاری بین افراد در «نظام معنایی شخصیت»، نوعی تمایزگذاری مقوله‌ای - زیستی است، اما در «نظام معنایی خود» با تمایزگذاری ابعادی - اجتماعی روبه‌رو هستیم. این دو نظام معنایی علی‌رغم تفاوت‌هایشان دارای شباهت‌هایی متعددی هستند. در

1. Glas  
2. Leary & Tangney  
3. Mischel & Morf



اینجا تلاش خواهیم کرد برخی از شباهت‌ها را برشماریم. بازنمایی جهان‌شمول از مفاهیم، اولین شباهتی است که در هر دو نظام معنایی در حال رخ دادن است. در یکی با جهان‌شمول بودن «رگه‌ها و صفات» روبه‌روایم و در دیگری «توانایی‌های اکتسابی» برای هر جایی از جهان دارای ربط نظری<sup>۱</sup> معرفی می‌شوند. به علاوه در هر دو نظام معنایی با روش‌شناسی مبتنی بر خود گزارش‌دهی<sup>۲</sup> روبه‌رو هستیم و از طریق این نوع روش‌شناسی، هم خود و هم شخصیت، نه به مثابه مفاهیم نظری مرتبط با تداعی‌های معنایی معین و در حال تغییر، بلکه به مثابه واقعیتهای ایستا بازنمایی می‌شوند. بر این اساس کار روان‌شناس کشف حقیقت پنهان‌شده در درون نشان داده می‌شود نه بر ساخت معنا برای فهم اینکه با چه کسی مواجه‌ایم.

بایمیستر<sup>۳</sup> (۱۹۸۷) به منزله یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان اجتماعی که در این پایان‌نامه‌ها بسیار به کارهای او درباره «خود» ارجاع شده، در مقاله‌ای با عنوان «خود چگونه به یک مسئله بدل شد؟» تلاش می‌کند ربط تاریخی-اجتماعی این سازه را برای فهم روان‌شناختی مورد مذاقه قرار دهد. وی مباحث‌اش را مشخصاً ناظر به امریکای شمالی و بخش‌هایی از اروپا می‌داند. او تلاش دارد طی یک فرایند تاریخی نشان دهد چرا «خود» به مثابه یک سازه برای روان‌شناسی دارای یک ربط نظری است. تانگنی (۲۰۱۲) از دیگر نظریه‌پردازان «خود» است که بارها در این پایان‌نامه‌ها مورد ارجاع قرار گرفته است، نیز در پژوهشی تلاش می‌کند نشان دهد که چرا بایستی از این سازه بهره جست (لری و تانگنی، ۲۰۱۲). فارغ از اینکه ربط نظری بهره‌جویی از مفهوم خود را در ایده‌های بایمیستر و تانگنی به نقد بکشیم یا نه، نفس چاپ چنین مقالاتی در دانش روان‌شناسی تاحدی بر میزان و شکل بدیهی‌بودگی این سازه تأثیر می‌گذارد، و فضایی برای بحث در این باره فراهم می‌آورد. درحالی‌که در پایان‌نامه‌های مورد واری در این پژوهش، این سازه‌ها نه به مثابه سازه‌هایی که دارای دلالت‌های اجتماعی (بایمیستر) یا حاوی ربط نظری‌اند (تانگنی)، بلکه به مثابه واقعیتهای متقن بازنمایی می‌شوند. البته می‌توان انتظار داشت که از این رهگذر کلیشه‌های ساخته‌شده برای نامیدن اشخاص، و همین‌طور جایگاه سوژگی روان‌شناس از تصلب بیشتری برخوردار باشد.

علاوه بر این آنچه در این پایان‌نامه‌ها اندازه‌گیری نامیده می‌شود، بر این وضعیت

1. theoretical relevance  
2. self report  
3. Baumeister

دامن می‌زند. اندازه‌گیری همواره «تعیین فاصله‌ی شخص از یک آرمان معین» را هم در ذهن روان‌شناس و هم در ذهن شخص مورد مطالعه تداعی می‌کند. به این ترتیب هم شخص و هم روان‌شناس، طی این فرایند، شخص بودگی را درون یک طیف می‌فهمند. در این طیف نقطه‌ای به شخص تخصیص داده می‌شود، گویی شخص نسبت به وضعیت آرمانی در نقطه‌ای ایستاده و روان‌شناس می‌تواند به فرد کمک کند تا به سوی نقطه‌ی انتهایی طیف، که عمدتاً متناظر با «آرمان سلامت روانی» بازنمایی می‌شود، حرکت کند. به این معنا عملاً درون معنایی که در «نظام معنایی شخصیت» از شخص ارائه می‌شود، براساس رگه‌ها و صفات، شخص به مثابه پدیده‌ای دارای آسیب روانی، و دارای نقصان بازنمایی می‌شود. چنین امری در «نظام معنایی خود» براساس یک سری از توانایی‌های اکتسابی از پیش تعیین یافته صورت می‌پذیرد. بنابراین، گویی آنچه تکرار می‌شود این است که هر دو نظام معنایی، در مطالعه شخص بودگی، فرد را به صورتی شیء‌انگارانه مورد مذاقه قرار می‌دهند؛ یعنی فرض بر این است که فردی وجود دارد که چیزی (یک صفت، رگه یا کارکرد) به او منتسب می‌شود و فرایند پژوهش، در واقع، جست‌وجوی آن «چیز» در درون فرد پیش فرض - گرفته - شده است.

### بحث و نتیجه‌گیری

در ادامه از دل یافته‌ها و تبیین‌های نظری، پاسخ سؤالات پژوهش مورد مذاقه قرار گرفت. در پاسخ به سؤال اول، باید گفت «نظام معنایی شخصیت» عمدتاً با صفات و رگه‌های دارای بار معنایی زیست‌شناختی سروکار دارد، در حالی که در «نظام معنایی خود» غالباً با کارکردهای دارای بار معنایی شناختی - اجتماعی روبه‌رو هستیم. برای پاسخ به سؤال دوم پژوهش، نشان دادیم که چگونه چرخش نظری از ایده‌های زیست‌شناختی و روان‌پزشکانه به سوی روان‌شناسی مثبت و چارچوب شناختی - اجتماعی می‌تواند توضیحی باشد بر چرخش از «نظام معنایی شخصیت به خود». پاسخ به سؤال سوم در واقع با تکیه بر شباهت‌های این دو نظام معنایی مورد توجه قرار گرفت؛ بازنمایی جهان‌شمول و ایستا از مفاهیم و بهره‌گیری از روش‌شناسی خود گزارش‌دهی، کار روان‌شناس را به مثابه کشف چیزی در درون معرفی می‌کند و عملاً به ادراکی شیء‌انگارانه از شخص می‌انجامد. با توجه به پاسخ سؤالات اول و دوم، پاسخ به سؤال سوم پژوهش نیازمند بحثی مفصل‌تر است، زیرا می‌تواند به ما نشان دهد که چگونه این مفاهیم طی فرایندهای بدیهی‌سازی و کلیشه‌سازی چونان عقل سلیم

بازنمایی شده است و می‌توانند به مثابه ایدئولوژی به کار گرفته شوند.

در عنوان پایان‌نامه‌ها شخصیت و خود «به‌مثابه یک مفهوم» به موضوع مطالعه بدل نشده‌اند، در عوض به نحوی بازنمایی می‌شوند گویی با یک «شیء بالذات» روبه‌رو هستیم، نه مفهومی درون یک ساخت نظری معین. به عبارت دیگر آنچه به بدیهی‌سازی «شخصیت و خود» می‌انجامند، این است که همواره آن‌ها امری ذاتی، و جهان‌شمول در نظر گرفته می‌شوند که عوامل یا متعلقاتشان موضوع مطالعه‌اند. به بیان دیگر، فرایند علمی کشف صفت/رگه و توانایی، عملاً به بدیهی بودن جهان‌شمول‌بودگی شخصیت و خود می‌انجامد. پایان‌نامه و نحوه اجرای آن به گونه‌ای سامان یافته که خواننده را متقاعد می‌کند نه با مفهوم که با واقعیت سروکار داریم. هرچند در بخش ادبیات پژوهشی امکانی برای بحث درباره اینکه اینها نه واقعیت‌ها که مفاهیمی برای فهم واقعیت هستند وجود دارد، اما کلیت پایان‌نامه عملاً در خدمت این موضوع نیست. این متقاعدسازی عمدتاً با تمسک به روش‌شناسی پوزیتیویستی و نیز جدول‌ها و روش‌های آماری صورت می‌پذیرد.

یکی از فرایندهایی که طی آن در این پایان‌نامه‌ها بدیهی‌سازی صورت می‌پذیرد، احضار مفاهیم مرتبط با سلامت است. به بیان دیگر گفت‌وگو درباره شخصیت و خود به ناگزیر به بحث و مفهوم‌پردازی درباره دوگانه‌هایی مفهومی مانند سالم/بیمار یا بهنجار/نابهنجار یا حتی بالغ/غیربالغ درمی‌گردد. نگاهی به عنوان پایان‌نامه‌ها نشان می‌دهد در بیش از ۵۰ درصد از موارد، عباراتی به کار رفته که به صورت مستقیم و غیرمستقیم با دوگانه سلامت/بیماری در ارتباط هستند (عباراتی مانند سلامت روان، یا یک اختلال روان‌پزشکی). در بقیه موارد نیز در پیشینه پژوهش، به منظور اعتباربخشی به پژوهش، رابطه سازه‌ها با اختلالاتی مانند اضطراب، افسردگی، وسواس، اختلالات شخصیت، اعتیاد، نقص توجه و... مورد اشاره قرار گرفته است. از این رهگذر پژوهشگران در کلاژبندی پایان‌نامه به منظور اعتباربخشی به مفاهیم شخصیت و خود، به سراغ رابطه آن‌ها با دوگانه‌های نظری مرتبط با بهنجاری/نابهنجاری رفته‌اند، اما در عین حال مفاهیم یادشده از بداهت‌زدایی دور نگه داشته است.

در غلتیدن به دوگانه‌های مرتبط با بهنجاری/نابهنجاری البته به کلیشه‌سازی شخص نابهنجار نیز انجامیده است. در «نظام معنایی شخصیت»، انتساب صفت/رگه به شخص، انسان بهنجار را از انسان نابهنجار متمایز می‌کند، اما در «نظام معنایی خود»، این پدیده از طریق انتساب کارکردها رخ می‌دهد. به این ترتیب مثلاً انسان نابهنجار کسی است که

ارزش کم‌تری برای خود قائل است، با خود مهربان نیست، کنترل کم‌تری روی خودش دارد، و غیره، و لذا دارای افسردگی و اضطراب بیشتری است. به این ترتیب عملاً کلیشه‌ای به نام انسان نابهنجار طی این پایان‌نامه‌ها مدام در حال برساخته شدن است.

یکی دیگر از روش‌های بدیهی‌سازی، ارجاع به منابع جدید است. به طور کلی نشان دادن اینکه موضوع پژوهشی و ابزارهای مورد استفاده آخرین یافته‌های دانش روان‌شناسی است، یکی از روش‌های اعتباربخشی به پژوهش است. مثلاً وقتی کسی بخواهد از پرسش‌نامه کلونینجر استفاده کند، ناگزیر ایده‌های آیزنک، کتل و دیگران را به نقد می‌کشد، تا در نهایت به کلونینجر برسد و این بحث را مبنایی قرار می‌دهد تا با تکیه بر آن استفاده از کلونینجر را آخرین دستاورد دانش روان‌شناسی شخصیت معرفی کند (زارعان، ۱۳۸۸). همین که چنین شد، همین که نشان دادیم این آخرین یافته است، استفاده از آن در پایان‌نامه توجیه می‌شود. به این ترتیب اگرچه در اندیشه آیزنک، کتل، کاستا و مک‌کری<sup>۱</sup>، و کلونینجر با تعداد و کیفیت‌های متفاوتی از صفت/رگه‌ها روبه‌روایم، اما ایده کلی یعنی بهره‌گیری از مفاهیمی مانند صفت و رگه چونان امری بدیهی بازنمایی می‌شود؛ شناخت شخص با استفاده از رویکرد صفات، آن هم در وجه جهان‌شمول، رویکرد حاکم است. در مورد «نظام معنایی خود» نیز اگرچه با طیف متنوعی از کارکردها و توانایی‌ها مانند حرمت، شفقت، کنترل، کارآمدی، و ... مواجه‌ایم، اما با تکرار مفهوم «خود»، اینکه این مفهوم برای پژوهش درباره شخص بودگی دارای ربط نظری است، به امری بدیهی بدل می‌شود. لذا مهم‌ترین شیوه بدیهی‌سازی در واقع تکرار دال مرکزی هر یک از این نظام‌های معنایی است. پس در پایان‌نامه‌ها نشان دادن اینکه روش‌شناسی و چارچوب نظری در مرز دانش روان‌شناسی قرار دارد، اگرچه به قصد اعتباربخشی به پژوهش اجرا می‌شود، عملاً از طریق فرایند تکرار دال مرکزی، به بدیهی‌سازی آن نیز دامن می‌زند.

با این همه شاید مهم‌ترین شیوه کلیشه‌سازی و بدیهی‌سازی استفاده از روش‌شناسی‌ای است که پوزیتیویستی خوانده می‌شود. پژوهشگران در این روش‌شناسی کار خود را از طریق آنچه ابزار پژوهش می‌نامند، پیش می‌برند. این ابزارها پرسش‌نامه‌ها هستند. بهره‌گیری از پرسش‌نامه دارای یک فرض پیشینی است مبنی بر اینکه افراد یکسان هستند و می‌توان همه آن‌ها را از نظر یکسری مفاهیم نظری مورد اندازه‌گیری قرار داد. به این ترتیب با به کارگیری پرسش‌نامه، یکسان‌پنداری اشخاص بدیهی جلوه داده می‌شود.

وقتی پرسش‌نامه‌ای در اختیار یک فرد قرار می‌گیرد، عملاً این فرد است که در معرض پرسش‌نامه قرار می‌گیرد و بدین ترتیب از منظر پرسش‌نامه خوانده می‌شوند. شخص، در این خوانده شدن، هم از منظر مفهومی معین، و هم از منظر یک روش‌شناسی معین، که درون ساخت گفتمانی معینی معنا می‌یابند، به قوه ادراک درمی‌آید. اما پرسش‌نامه‌ها به گونه‌ای بازنمایی می‌شوند گویی ابزارهای کشف حقیقت‌اند. در این پایان‌نامه‌ها عمدتاً وقتی کسی می‌خواهد از پرسش‌نامه معینی استفاده کند، تاریخچه‌ای از پرسش‌نامه‌های متعدد را برمی‌شمرد، و حتی آن‌ها را به نقد می‌کشد، اما این نقد، شامل خود ژانر پرسش‌نامه نیست. به این ترتیب پرسش‌نامه و داده‌های استخراج‌شده از آن چونان اموری بدیهی نشان داده می‌شوند.

حال که پرسش‌نامه حامل حقیقت معرفی شد، پژوهشگر نیز در مقام کاشف حقیقت بازنمایی می‌شود، کاشفی که از چیزی در درون اطلاع دارد که خود اشخاص از آن بی‌خبرند. به بیان دیگر روان‌شناسان به گونه‌ای بازنمایی می‌شوند، گویی ابزار به دستانی هستند که می‌توانند حقیقت را از درون «شخصیت» و «خود» کشف کنند و به نمایش گذارند، و نیز نشان دهند که کدام یک از اکتشافاتشان عامل سلامت روان و کدام یک عامل بیماری روان است. و به این ترتیب فرایند سوژه‌سازی رخ می‌دهد؛ روان‌شناس در مقام کسی که به دانش درون مسلح است و نابهنجارانی که نیازمند درمان/تعمیر هستند.

در پایان، این مقاله را با اشاره‌ای دوباره به مفهوم بازنمایی به پایان می‌بریم. به باور ما بازنمایی عملی است که فارغ از نیت پژوهشگران دارای پیامدهایی عملی است. بازنمایی، در اینجا در واقع عملی است که طی آن انسان به موضوع مطالعه بدل می‌شود. یعنی عمل بازنمایی «شخصیت و خود»، نسبتش را با شخصی که در حال پر کردن یک پرسش‌نامه است روشن نمی‌کند، در عوض این پرسش‌نامه است که دارد فرد را درون یک نظام بازنمایی معین به قوه فهم می‌آورد. و به این ترتیب طی این فرایند نظامی از معانی، یا شبکه‌ای از تداعی‌ها ساخته می‌شود که جایگاه سوژه‌ها در آن معین است، و ترتیبات اجرای پایان‌نامه نیز عملاً در خدمت این است که جایگاه‌های سوژه‌ها تا حد ممکن دوباره بازتولید شود. به بیان دیگر عمل بازنمایی در خدمت بازتولید مداوم جایگاه‌های سوژه‌هاست، اما ذیل فرایندهای بدیهی‌سازی و کلیشه‌سازی این پیامد بازنمایی نادیده گرفته می‌شود.

یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های این پژوهش این بود که تنها بر یک پایان‌نامه‌های

دفاع شده در یک دانشگاه تمرکز داشت. لذا پیشنهاد می‌شود پژوهشگران دیگر این مسیر را درون مقالات و پایان‌نامه‌های منتشر شده در سپهر روان‌شناسی ایران به کار گیرند. به علاوه مطالعه مقایسه‌ای این چرخش در فضای کلی روان‌شناسی جهانی می‌تواند موضوع پژوهش دیگری باشد که به تکمیل این پژوهش بینجامد.

## منابع

- آقابابایی، ن. (۱۳۹۹). روند پژوهش‌های روان‌شناختی شخصیت در ایران. *روان‌شناسی فرهنگی*، ۴(۲)، ۱۶۱-۱۷۱.
- بارت، ر. (۱۹۵۷). *اسطوره، امروز. ترجمه ش. دقیقیان* (۱۳۸۶). تهران: نشر مرکز.
- پورحسین، ر. (۱۳۸۹). *روان‌شناسی خود: روش درمانگری «مرور خویشتن»*. تهران: امیرکبیر.
- توفیق، ا. (۱۳۹۸). *نامیدن تعلیق*. تهران: مانیا هنر.
- تثو، ت. (۲۰۰۵). *نقدی بر روان‌شناسی: از کانت تا نظریه پسااستعماری*. ترجمه ت. سلحشور (۱۳۹۷). تهران: اندیشه احسان.
- رضایی، م.، و کاظمی، ع. (۱۳۸۷). بازنمایی اقلیت‌های قومی در سریال‌های تلویزیونی. *مجله تحقیقات فرهنگی ایران*، ۴، ۹۱-۱۱۸.
- زارعان، ز. (۱۳۸۸). *بررسی اختلالات شخصیتی بیماران روانی براساس الگوی روانی‌زیستی کلونینجر*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- سعیدی، ض. (۱۳۹۰). *اثر القای شفقت خود و ارزش خود بر میزان شرم و گناه ضمنی و آشکار*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- شریفی، غ. (۱۳۷۲). *بررسی اثربخشی روش آموزش مهارت حل مسئله در درمان علائم افسردگی نوجوانان* (شاهد). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- علیزاده موسوی، ا. (۱۳۷۳). *بررسی رابطه حرمت خود و افسردگی در دانشجویان جانباز*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- فر کلاف، ن. (۱۹۹۵). *تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه ف. شایسته پیران، ش. بهرام‌پور، ر. ذوقدار مقدم، ر. کریمیان، پ. ایزدی، م. غلامرضا کاشی، و م. نیستانی* (۱۳۸۹). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فوکو، م. (۱۹۹۱). *خاستگاه هرمنوتیک خود*. ترجمه ن. سرخوش و ا. جهان‌دیده (۱۳۹۸). تهران: نشر نی.
- قربانی، ن. (۱۳۹۵). *من به روایت من*. تهران: نشر بیش نو.
- کرد تمینی، ب. (۱۳۸۴). *نقش ازدواج مجدد در سلامت روانی همسران و فرزندان شاهد استان سیستان بلوچستان*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- محسنی، م. ج. (۱۳۹۱). *جستاری در نظریه و روش تحلیل گفتمان فر کلاف*. معرفت فرهنگی اجتماعی، ۱۱، ۶۳-۸۶.
- ملکی، ب. (۱۳۷۴). *بررسی میزان تأثیر فقدان پدر در وضع روانی نوجوانان شاهد با اندازه‌های خانوادگی*

- مختلف. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روان‌شناسی. تهران: دانشگاه تهران.
- نظری، ه. و نعمتی انارکی، د. (۱۳۹۶). شرق‌شناسی وارونه در بازنمایی خبری سیمای جمهوری اسلامی ایران از غرب. *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، ۴۶، ۱۵۱-۱۸۷.
- هال، ا. (۲۰۰۳). *معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی*. ترجمه ا. گل‌محمدی (۱۳۹۱). تهران: نشر نی.
- Baumeister, R. F. (1987). How the Self Became a Problem: A Psychological Review of Historical Research. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52(1), 163-176.
- Glas, G. (2006). Person, Personality, Self, and Identity: A Philosophically Informed Conceptual Analysis, *Journal of Personality Disorders*, 20(2), 126-138,
- Hall, S. (2003). *Representation*. Sage Publication
- Jones, R. (2014). Self, Overview. In T. Theo (Ed) *Encyclopedia of Critical Psychology* (pp. 1700-1704). Springer: New York
- Leary, M. R., & Tangney, J. P. (2012). The self as an organizing construct in the behavioral and social science. In M. R. Leary & J. P. Tangney (Eds.), *Handbook of self and identity* (pp. 1-18). New York: Guilford.
- Mischel, W., & Morf, C. C. (2012). The self as a psycho-social dynamic processing system: A meta-perspective on a century of the self in psychology. In M. R. Leary & J. P. Tangney (Eds.), *Handbook of self and identity* (pp. 21-49). New York: Guilford.